شواهد شرح قطر
چلبی حاشیه بر شرح تصریف
شواهد سیوطی

۱۲۳ ورق

۲

[illegible]

این کتاب
جلد [illegible] شرح [illegible]

[illegible]




بسم الله الرحمن الرحیم

چنین گوید اقل طلبه نظام الدین غفر الله له ولوالدیه که چون ملا جعفر ابیاتی اعجوبه را شرح قطرات
هشتم را به بیت الطلاب و تطویل نوشته این حقیر را بخاطر رسید که چون طول الکلام [illegible]
متعلمین میگردد و شرح آن را به اختصار نمایم تا متعلم را رغبت افتد والله الرفیق

اذا قالت حذام فصدقوها — فان القول ما قالت حذام

فلولا المزعجات من اللیالی — لما ترک القطا طیب المنام یعنی هرگاه

شروع نماید محبوب بحرف زدن پس تصدیق کرده گوش دهید ازیرا که حرف درست که قول احسن
است که او بگوید در بیت ثانی مقطع مضاف بودن طیب است که مقصد است و دیگر مقام
شبیه بیت پس حذام حجة توافق قافیه مبنی بر کسر است بر انکه در علم است : یعنی شب جرم
آن است که اگر نمی بود مهلکات و زلزال شبها هر آینه ترک نمیکرد این مرغ خواب
و این مرغ اگر میان جنگل و غیره میباشد در حال خوف و توهم باز نشسته [illegible]
میگیرند و یاء لیالی زائده است [illegible] قیاسی مثل یاء راضی شاهد این بیت در [illegible]

هذا

۴

حذام گرسنه بدلیل هذا بیت منع البقاء تقلب الشمس وطلوعها من حیث
لا تمسی طلوعها حمراء صافیة وغروبها صفراء کالورس
الیوم علم ما یجی به ومضی بفصل قضائه امس یعنی مانع بقاء است
حرکات و طلوع از مطلع غروبش از آنجا نیست و طلوعش در نهایت صافی و سرخی و غروبش
زرد از قبیل زعفران و امروز علم دارم بچیزی که [illegible] دیروز را یعنی امروز هم گذشت
موافق تقدیر الهی [illegible] و اما آینده را علم ندارم و شاهد این بیت در کلمه امس
است که عامل [illegible] واقع شده مبنی بر کسر در مرفوع لقد رأیت عجبا مذ امس
عجائزا مثل السعالی خمسا یأکلن ما فی رحلهن همسا لا ترک الله لهن
ضرسا یعنی بتحقیق که دیدم چیز غریب از ابتدای دیروز زنان چندی را که مثل غول بیابانی
بودند اگر [illegible] خوانده گردد [illegible] جمع [illegible] است یعنی مثل او [illegible] پنج [illegible]
آنچه در بار داشتند یا در [illegible] آهسته و نگذارد خدای تعالی برای ایشان دندان [illegible]
[illegible] و در [illegible] جائیده [illegible] و صدای دهن ایشان است در حال [illegible]
[illegible] عطف [illegible] عجبا و شاهد این بیت در [illegible] است [illegible]
[illegible] و الف [illegible] از [illegible] رسیده است و بعضی میگویند که [illegible]
است و [illegible] مستتر است یعنی ابتدای دخول — ومن قبل نادی کل مولی
قرابة — فما عطفت مولی علیه العواطف یعنی طلبیدن [illegible] خود [illegible]
خود [illegible] از قیام حرب [illegible] کننده [illegible] ایشان [illegible]
علیه و التقدیم [illegible] الشعر [illegible] بعض النسخ [illegible] و شاهد این بیت در لفظ

قبیل است مجرور در موجب است حیثیه انکه لفظ مضاف منزلیست که حرف ناشیه فساغ

لی الشراب وکنت قبلا اکاد اغص بماء الفرات یعنی گوارا شد مرا

آب در حالیکه بودم من پیش که در گلو میآمد مرا آب شیرین در نهایت ... و حمیم واقع

شده بود و در بعضی از نسخ بدل از فرات و حمیم من الاضداد ای الحار والبارد والمراد هنا

الماء ... چون شاعر انتقام از مدعی خود کشیده و خاطر جمع شده لذا از این گوارا ادا

نموده و شاهد این بیت در موجب بودن قبل است با تنوین حیثیه انکه مضاف الیه محذوفست

لفظا و معنا و در بیت لعمرک ما ادری وانی لاوجل علی اینا

تعدو المنیة اول یعنی قسم بجان زنده گانی تو که نمیدانم و حال انکه من

بسیار مترسم که بر کدام یکی از ما و تو حمله واقع خواهد شد موت ابتداء و شاهد این بیت در معنی

بودن اول است حیثیه انکه معنی ظرف الیه منظور است بدل لفظا و دیگر اول ...

تقدیره فی اول الامرین کان الاول ... فی اول الوقت ... کان افعلا ... الاول

من الوقتین ... یعنی ... مراد شاعر خوف از ... است نسبت به دوستان اذا

انا اومن علیک ولم یکن لقاؤک الامن وراء وراء یعنی ...

... از تو ... با شیم ... ملاقات تو مگر از عقب حجاب

و پرده ... از اشتیاق تو ... است ... یعنی ...

الامام والخلف من الاضداد والمراد هنا ... غیر متکلم و مفصول ... حیثیه انکه

... معنوی است ... العنوان تقدیری است یا غیر تغییر

و شاهد این بیت

و شاهد این بیت در معنی ... بودن وراء است ... و وراء ... تاکید لفظی است و

مهما تکن عند امرء من خلیقة وان خالها تخفی علی الناس تعلم

یعنی اگر ... شبه ... تشخیص طبعت ... و هرچند خواهد که پوشیده ... دانسته

... و در بعضی نسخ ... واقع شده ...

مفعول اول ... مفعول ... و شاهد این نظم در حرف بودن مهما است

... زائده است ... اسم مکان واقع شده ...

اسم ... نه فعل و نه حرف یسر المرء ما ذهب اللیالی وکان ذهابهن له ذهابا

یعنی خوشحال میشود مرد ...

از عمر ... و شاهد این شعر در کلمه ... حرفی واقع شده نه اسمی ...

الذی وقع فی قول الشاعر لقد ... اذ قام من بنی هلال

خطیب فوق اعواد منبر یعنی بتحقیق ...

که ... خطیب از قبیله بنی ... بالای چوبهای منبر یعنی منبر ... از چوب است ...

شده و مراد ... خطیب است ... و شاهد این بیت ... صیغه اسم جمع است ...

رأیت الولید ابن الیزید مبارکا شدیدا باحناء الخلافة کاهله

یعنی دیدم ولید پسر یزید را ... مبارک در حالیکه قوی بود ...

... الاحناء جمع حنو ... و شاهد این نظم در ...

... است ... زائده ... زائده است اما ... التنکیر

فهما اذن واقعة تميم مجرب ثيب الطفل من قبل المشيب يعني اگر اتش

مرتکب فتنه امور شد در جزای او قسم کند او عالم بان که میاند از ظلم ایشان که پیر کند

اطفال پیش از رسیدن ایشان به پیری و نصب داد اذن ناصبه است فعل مضارع و جمله

که قسم ... شده است اما الفصل قسم لبس عباءة وتقر عيني احب الي

من لبس الشفوف يعني پوشیدن ... در دوش او که چشم من خوش آینده تر است

پس از پوشیدن جامهای شفاف و ... الشفوف ... في ...

واجب مبني ... المجهول شد واو ... در کلمه ... که منصوب است ...

... عطف ... که ... است ... ازدهم ...

است ... لا استسهلن الصعب

او ادرك المنى فما انقادت الآمال الا لصابر يعني بتحقيق که ...

آسان شمارم امور صعب را ... مطيع ... امید ...

احدی مگر کسی که صابر باشد ... محذوف است ...

در کلمه او ... که منصوب است ... اذا غمزت

قناة قوم كسرت كعوبها او تستقيما يعني ...

نیزه های ... مگر ...

دوست ...

کل شيء ... در او است ... منصوب است مضارع ...

ال

او ... قوم ... الرجال ... من العشرة ...

العشرة ... الرجال ... اقول لهم بالشعب اني ...

المبتدأ سواء ... فارس ... يعني ...

... که ... فرزند ...

کسی ... شعر ...

يعني ... بانا فالشعب عنا فيها الى

سليمان ... يعني ...

... سليمان ... الملك ... این نظم ...

منصوب است ... در جواب ... منصوب ...

... المصدر المحذوف ... الفسيح ... واقضي فلا

اعدل عن سنن الساعين في سنن يعني ...

عدول ... از طریق ... منصوب ... است

... حرف النداء ... محذوف ...

هل يغنين ... فرجوان تقضيني ... بعض الدين ... الحمد

يعني ... امید دارم ...

در ... که مفارقت کرده ... است ...

... الكلام الا ... فقد ... فداء ...

یعنی ای لبید گرام چه شود اگر تو نیک تری لبیب یعنی چیزی را که خبر داده از شان تو او را
بی نیست شنیده مثل شنونده و شاهد در لبیب تجربه است از جهت آنکه در جواب عرض واقع شده
بعنوان التی ای الف در آخر فصل الف الطلاق است الم اك جاركم ويكون بيني
وبينكم المودة والاخاء يعنی آیا نبودم من همسایه شما با آنکه بود میان من و شما دوستی
و برادری و الاستفهام للانکار و شاهد در منصوب بودن یکون است لبد از واو یعنی مصاحبت
بان مقدره لبد از فعل منفی ولا تنه عن خلق وتاتي مثله عار عليك اذا
فعلت عظيم یعنی باز مکن نهی و زجر مکنی مردم را از کردن کاری که خود مدام مرتکب
او شوی ای فعل و عمل ننگ است ترا هرگاه کار این کنی و شاهد در منصوب مضارع است
لبد از واو مصاحبت بتقدیر ان مقدره لبد از طلبی تاویله لایکون منك نهی ومنعی اینانک
شده و هرگاه وعظ خود عمل شنیع کند مرتکب [illegible] و عار بزرگ [illegible]
ای ذلك عار عظیم نعت له قفا نبك من ذكرى حبيب ومنزل بسقط اللوى
بين الدخول فحومل یعنی [illegible] گریه کنیم از یاد دو جزء
محبوبه است و دیگری منزل او و این منزل واقع است در سقط اللوى و سقط اللوى در
است میان این دو موضع که یکی دخول است و دیگر حومل الدخول بفتح الدال وضم الخاء
اسم مکان و شاهد در مجزوم بودن نبک است لبد از فعل طلبی که قفا است [illegible] جزاء
وقفا تثنیة مستعمل فی الواحد ومثنیة الفرس من المقیمة اغرك مني ان حبك قاتلي
وانك مهما تامري القلب يفعل یعنی مغرور ساخته و فریب داده [illegible]

همین که محبت [illegible] قابل [illegible] است و دیگر آنکه هرچه بفرمائی [illegible] اطاعت کند و از ظلم ترا با
[illegible] همین باعث [illegible] شده و شاهد این بیت در مجزوم بودن فعلین است با داة شرط
که متی است انا ابن جلا وطلاع الثنايا متى اضع العمامة تعرفوني یعنی منم فرزند
شخصی که این صفت داشت [illegible] در میان عرب [illegible] شجاعت در صف که داشته [illegible]
دارم [illegible] را از [illegible] مرا خواهید شناخت که نبوده ام [illegible] و شاهد این بیت
در مجزوم بودن فعلین است با داة شرط که متی [illegible] تو فرمان [illegible] معقول
اذا نفحت الاحقاب [illegible] فايان ما تعدل به الريح تنزل یعنی
هرگاه شب را بروز آورد [illegible] مایل [illegible] و لاغر و ضعیف در [illegible] مطلق
است [illegible] که بوزد باد [illegible] لاغری [illegible] موضع نزول
می‌کند و شاهد در جزم [illegible] ایان است [illegible] وحيثما تستقم يقدر
لك الله نجاحا في غابر الازمان یعنی [illegible] در زمان آینده که استقامت
داشته باشی تقدیر کند خداوند عالم [illegible] در زمان آینده [illegible] الاضداد
و شاهد [illegible] که جزم داده تستقم و یقدر [illegible] مصرع اول [illegible] الف [illegible]
کننده [illegible] مصرع ثانی جزم کننده نیست وانك اذا ما اتيت ما انت امر به
تلف من اياه تامر آتيا یعنی بتحقیق تو هرگاه [illegible] که آمری
[illegible] او را [illegible]
اذن تاتها فتجيئها تجد حطبا جزلا ونارا تاججا یعنی [illegible]

واز وقت که اقبال مسکینی محبوبه بود دل بدست او برسد و پناه میبرد ... یا ایها النساء یاری
دهند و آتش برافروخته کنایه از خوشی است و نیست ... ادنستی این جمله بدل اشتمال است از جمله
تا نهادتا تنها فمن شرط و بجد جزاء و شاهد در مجزوم بودن هر دو است بانی فان المناء ماء ابی
وجدی و بئری ذو حفرت و ذو طویت وما تعلقست بکلام سابق و معنی بیت
آنست که بتحقیق این آب زمزم آب است از پدرم و جدم و این چنین چاهیست که خود کنده ام
و خود سنگ چین کرده ام و شاهد این نظم در اطلاق ذوی موصوله است بر مؤنث سماعی که بئر است
بر قرینه عاید مؤنث که حفرتها باشد و این را ذوی طائیه میگویند و عاید محذوف است و ذو
بمعنی التی است و قصیدة تأتی الملوک غریبة قد قلتها لیقال من ذا قالها
و قصیده مجرور است برادر ربی یعنی بسا قصیده که بیاید نزد پادشاهان عجیبه و قریب که مقول قول
قول من است هر آینه گفته من شعر دیگر که بیت ... که گفته میشود ... این را و شاهد در استعمال
ذو است موصول جهت وقوع او عبارت از استفهامی عدس ما لعباد علیک امارة امنت
وهذا تحملین طلیق یعنی استر ... عباد ابن زیاد این ... عبادا بر تو حکم ... غلام
شدی و این چنان کسی که برداشته ترا ... شده از حبس است وعدس زجر للبغل ... ... عرس
وقیل انه اسم للبغلة بعینها اسمیت باسم زجرها و شاهد این بیت در کلمه ذا است که بمذهب
کوفیین موصولات و ایشان تقدم ما و من را شرط ... و جمله تحملین را حال و طلیق را خبر
اسم اشاره و این قول ترجیح دارد و در ... اضمار ... دیگر ... برو ... آسته یعنی خاطر جمع باشید
هر دو معنی محتملست ستبدی لک الایام ما کنت جاهلا ویاتیک بالاخبار ما لم تزود

یعنی زود باشد

٧

یعنی زود باشد که ظاهر کرداند روزگار چیزی را که مجهول بوده بر تو و برسد بتو چیزها که او را زاد
و توشه خاطر نبوده یا بسیار و بتو چیز را که بجانب او نفرستاده و شاهد در حذف عاید مجرور است بتقدیر
جاهله و نصب امکان ندارد برای آنکه اسم فاعل بمعنی ماضی است نصلی للذی صلت قریش
ونعبده ان جحد العموم یعنی درود و سلام میفرستم جهت شخصیکه درود میکنند او را قبیله قریش
و ما او را میپرستیم برسالت و هر چند که انکار دارند بسیاری از مشرکین و شاهد این بیت در
محذوف بودن عاید مجرور بلام است و تقدیره صلت له قریش و ابن هشام در عاید مجرور بحرف شروط
ابن مالک متعرض نشده فلیس من الله بمستنکر ان یجمع العالم فی واحد یعنی نیست
دور و محال از جانب احدیت اینکه جمع کند وعطا نماید صفات حسنه همه مخلوقات را در یک نفر قبل
علی ابن ابی طالب صلوات الله علیه و شاهد این بیت در استعمال الف و لام العالم است جهت استغراق
صفات افراد ذا الخلیلی ذو تواصیتی بمرمی و ذائی باسهم امسلمه یعنی ای شخص
محسوس دوست من است و این چنان کسیست که از من قطع الفت نکرده در حالتی که من انداز دار عقب
من یا از عقب دشمن من تیر و سنگ و شاهد این بیت در استعمال ام است بدل ال بنا بر لغت
قبیله حمیر و السلم بکسر اللام الحجاره و ذو بمعنی الذی و ذکر این بیت بنا بر بعض نسخ است خلیلی
اطاعن بعهدکما انتما اذا لم تکونا لی علی من اقاطع یعنی ای دو دوست من نیستید
شما وفا کننده بقول و میثاق من وقتی که نباشید شما برای نفع من بر ضرر کسی که از او قطع الفت کرده ام
و شاهد این بیت در نصب انتما است که فاعل است و سد مسد برای خبر با وا افاده جهت اعتماد
او بحرف نفی و ان نیست لازم مبتدء اقاطن قوم سلمی ام نووا ظعنا ان یظعنوا

وعجيب عيش من قطعنا يعني اراده اقامت دارند قوم سلمى يا در نيت دارند كوچ كردن
اگر كوچ كنند ايشان پس مشكل است زندگى كسى كه بايستد و شاهد اين بيت در اقامت طعن است
كه مبتدا واقع شده باعتبار اعتماد بر اداة استفهام و قوم فاعل است سد مسد خبر و كفعا
ياد كرده صاح شمر ولا تزل ذاكرا الموت فنسيانه ضلال مبين يعني اى صاحب بر ميان
بر ميان مزن و ثابت باش ياد كردن موت را پس فراموش كردن گمراهى است آشكار و شاهد
اين در نصب ياء ذاكرا خبر است و اسمش ضمير مستتر است كه انت باشد و جهت
وقوع او بعد لا و نا دينه و في ترخيم اسم جنس شذوذ والا يا اسلمي يا دار مي على البلاء ولا
زال منهلا بجرعائك القطر يعني آگاه باش اى خانه محبوب اميد دارم كه هميشه سالم و مستمر باشى
بر كهنگى و قديم بودن و خالى بودن از عيوب با وجود اندرس و دايم ريخته باشد بر ريگستان تو باران
نافع و عادت عربان است دعا كردن از براى هر چيزى كه دوست دارند و شاهد در
عمل زال است كه قطر اسم اوست و منهلا خبر جهت اينكه در معرض
دعا واقع شده و منهلا تشديد الام من الانهلال من هل
المطر وكلمة الا للتنبيه والاستفتاح لتحقق ما بعدها ويا حرف النداء
والمنادى محذوف واسلمي فعل امر للمخاطبة تقديره يا دار
اسلمي والمذكور تاكيد للمحذوف والجرعاء الرملة ا
لمستوية لا تنبت شيئا والباء بمعنى في والخطاب
للدار لا لمية مع صاحب الفوائد و جمعا مؤنث

اجمع

اجمع زمين ريگ بوم كه بر و چيزى نرويد والهمزة منها
في التلفظ سلي ان جهلت الناس عنا وعنهم فليس
سواء عالم وجهول يعني سؤال كن اى محبوبه اگر جاهله
باحوال با ايشان از علوم تا ظاهر شود بتو كه عالم و جاهل
برابر نيستند و شاهد در تقديم خبر ليس است بر اسم او جهت
باشد اين بيت براى در مستويه در مانع لولاه او تقديم خبر و
لا طيب للعيش ما دامت منغصة لذاته بادكار
الموت والهرم يعني خوب نيست زندگى مادامى كه
مكدر است لذات او با همه ياد آوردن مرگ و پيرى
و شاهد در تقديم خبر دامت است بر اسمش تا اين بيت در د
حجت شد براى معطوف و هرم مضبوط است بفتحتين امست
خلاء وامسى اهلها احتملوا اخنى عليها الذي ا
خنى على لبد يعني گرديد بلده يا قتل خالى و گرديد مردم آن بلده
كنل لعقبى اورد اين حالت باين بلده و اهل اين بلده آنچنان حكم او
بر اموال كثيره در زايل كردن آن كسى كه كنايه از خطاب النهى است واللبد
الى الكثير ومعنى البيت التوجع والتحسر والاعتناب والذي اخنى
اى اهلكها الذي اخنى على لبد وفي است اى مستتر راجع الى المنازل

اسمه وخلاء خبر و شاهد این بیت در استعمال اضحی است بمعنی صارت و امسی بمعنی

صار اضحی یمزق اثوابی ویضربنی أبعد شیبی یبغی عندی الادبا یعنی گردید

این فرزند من ادب را این پیر با خلف و شاهد این نظم در استعمال اضحی است بمعنی

صار فبات وباتت له لیلة کلیلة ذی العائر الارمد یعنی شب را بر در آورد

شاه و بروز مبدل شد امشب مثل شب کسی که چشمش را چرک گرفته باشد و درد کند و مراد شاعر از ام

بات بنفس خود است اما التفات شده خطاب بغایب و شاهد این بیت در استعمال بات است

تام و مستغنی از خبر ابا خراشة اما انت ذا نفر فان قومی لم تأکلهم الضبع ابا خراشة

مضبوط بضم الف یعنی ای ابا خراشة اگر هستی تو صاحب لشکر و فخر از بر خود پس به درستیکه نخورد

قوم من ایشان را سال قحط یا گفتار و شاهد این بیت در حذف کان است بعد از ان

ناصبه با اسم خود و التزام تعویض ما و منفصل شدن ضمیر متصل تقدیره لان کنت ذا نفر

لا تفتخر و هر که را اندک کاهی در علم نحو باشد میفهمد کافیست و تطویل کلام باعث ملال خواهد

و اختصار مطلوب است لا تقربن الدهر آل مطرف ان ظالما ابدا و ان مظلوما

یعنی نزدیک مکن ای خلیل هرگز مر روزگار را اولاد مطرف را خواه باشی تو ظالم خواه

مظلوم یا تو چیز باشی بنا بر اختلاف تقدیر ان کان او ان کنت و الدهر منصوب علی الظرفیة

وان مفعول به للفعل گذر و شاهد این بیت در حذف کان است با اسم خود لا یأمن الدهر ذو بغی

ولو ملکا جنوده ضاق عنها السهل والجبل یعنی امنیت نمیکند از روزگار صاحب ظلم و ستم

هر چند که بوده باشد پادشاهی که لشکر او را تنگی کوه و صحرا و جنوده مبتدأ و السهل فاعل ضاق و الجبل عطف علیه و به الجملة صفة

د الجلة

٩

ه الجبلة الکبری نعت للمصدر و شاهد این بیت در حذف کان است با اسم خود و ابقاء خبر

تقدیره و ان کان السابق ملکا بنی غدانة ما ان انتم ذهب ولا صریف ولا

کن انتم الخزف یعنی بنی غدانه نیستید شما طلا و نه نقره و این قدر هست که شما اول

خزف و سفال اید یعنی کنیب بنیستید و شاهد این بیت در وارد شدن ان زایده است بعد

ما و این باعث بطلان عمل شده تعز فلا شیء علی الارض باقیا ولا وزر مما قضی الله

واقیا یعنی صبر کن پس نخواهد چیز بر زمین باقی و نه محافظت نمیتواند کرد هیچ پناهی

و [illegible] خداوند عالمیان تقدیر کرده اذا الجود لم یرزق خلاصا من الاذی

فلا الحمد مکسوبا ولا المال باقیا یعنی هر که بخشش یاد کرم خالص نباشد از منت

و اذیت پس کم توقیف و ثواب نیست با ان شخص [illegible] و مال [illegible]

در [illegible] باعث شده و [illegible]

علل فیا لیت الشباب لنا یعود یوما فاخبره بما فعل المشیب والمنادی محذوف ای یا قوم

لدم ملامت حیث لیت [illegible] یعنی ای کاش که جوانی عود کند

پس خبر دهم از جوانی چیزی که کرده است او با من پیری و علیه محمول المحذوف ای یا

از قبیل تشبیه است نه کنایت و امثال این است در قول است هر چیزی که

فو الله ما فارقتکم قالیا لکم ولکنما یقضی فسوف یکون

یعنی قسم بخداوند عالمیان که مفارقت [illegible] کرد دیدهام

در خد ست شما

در حالتی که عداوت باشد مراد با شد و این قدر هست که هو چه مقدر شده پس رود و باشد که شود
و شاهد این بیت در لحوق ما کافه است بلکن و داخل شدن او بر جمله فعلیه این بنا بر منظور
شارح و اما اگر ما موصوله یا اسم و ضمیر تحقیقیه با دو ج کنیم کلام بسیار مربوط میشود
و دیگر حجت دارد بیت اعد نظرا یا عبد قیس لعلما اضاءت لک النار الحمار
المقیدا یعنی اعاده فرما یا عبد قیس نگاه خود تا ایکه ظاهر گرداند بر تو آتش برافروخته
حمار دای بسته شده را و صاحب حمار را قدر ضعف بصر بوده که رش مراد تکلیف اعاده نظر کرده و شاهد
این بیت در ابطال عمل لعل هست باعتبار لحوق ما کافه و فیه خلاف ایکر کرده اند در جر لعل کرا
نباشد بکار بندد زاید مطلق قالت الا لیتما هذا الحمام لنا الی حمامتنا
او نصفه فقد یعنی گفت آن زن که آگاه باش کاشکی میبود نزد این کبوتران از ما یک
کبوتر با با نصف آن کبوتران که در هوا در پرواز ند کافی بود کر ما مجموع صد میشود و چنین نقل شده
که کبوتران هوای شصت شش ابوند و نصف او سی و سه گردد در مجموع صد میشود با یک کبوترا
و صد تا شاهد این بیت در لیتما هست که بعد از لحوق ما کافه ممکن هست که عمل رفع کند یا نصب
و هر دو وجه از اعمال ما باب الحمام معلوم میشود عملوا ان یعملون فجادوا
قبل ان یسئلوا باعظم سؤل یعنی عالمند انها که ایشان با نهما هستند کار داران یعنی خود کردند
از آنکه سؤال کرده بوده شد این بیت در عدم فصل هست یکی از چهار حرفی که مذکور ده شد ان
ان وقع که خبر واقع شده منصرف و اسم ان مخذوف است ای انهم یسئلوا او جمله فعلیه خبر است اما تأتی
لسع و عیشة صع والله هناک یکون النما لا یعنی دانسته عالمند آنها که

نوبهاری

١٠ نوبهاری در فیض و جران مردی و باران نافع داین راهم مید هند که هستی در اینجا دستگیر درشان
و شاهد این بیت در ذکر اسم ان مخففه است حتیه ضرورت شعری چرا دون از ان اکثر ما بان بجمله
و تمالا بالمثلثه خبر یکون و الالف الاطلاق و یوما توافینا بوجه مقسم کان ظبیة تعطو
الی وارق السلم یعنی روزی که بر خورد ان مرة معهود با روی گشاده ملو با انرنا هوشت
که مید بار بند و کردن کشیده تا بخوردن برگ درخت سبز پایر که درخت خاردار و این آهو بنظر
بسیار خوشنماست و شاهد این نظم در ذکر اسم کان مخففه است غیر ضمیر و جمله نکوره صفه و خبر محذوف
واینجا مشبه به مشبه از راه مبالغه و این عکس تشبیه است و سایر وجوه محتمله باعث طول الکلام بود
لهذا این حقیر متوجه نشد و کلام شارح همه وجوه را تمام کرده و وجه مشرق اللون کان ثدیاه
حقان و بدل وجه در بعض نسخ صدر و در بعضی نحو واقع شده و او بمعنی رب است مشرقا از شرق
صفه او است یعنی سینه و روئی در کمال سفیدی بسیار ملاقات کردم اما دو پستان بغیر لبد و عوا است
در صفوه هم استعاره و شاهد این بیت در وقوع خبر ان جمله اسمیه و محتاج نیامد فاصله است
و اسم محذوف ای کالنحو والوجوه کان لم یکن بین الحجون الی الصفا انیس و لم یسهر بمکه
سامر یعنی گویا هرگز نبوده میان کوه که واقع است مکه در او تا زمین صفا و مروه آبادی و نبوده قصه
خوانی که قصه میگفته به او تمام و دم شب نشینی کنند و چراغ روشن شود کنایه از خرابی بلده است چنانکه
در افواه مذکور است که بخت النصر مکه را خراب کرد و هنگام حضرت یحیی بدست آن ملعون واقع
شد چنانکه انتقام حضرت امام عبد الله الحسین بدست و فاسق و اجرای ابی مسلم واقع شد
شاهد این بیت در وجوب فاصله است میان خبر و اسم هرگاه خبر فعل واقع شود و الحجون ای بفتح

قبل الجيم جبل بمكة والسمر حديث الليل اذ فتى ترحل عنيا وكانت المنازل

من حالنا وكان ود وقع في بعض النسخ بدل اذ فتى اذ هو وحماستر اوفا لنا يعني نزديك شد

وقت بار كردن ور فتن مگر اينكه شتران ما كه ثابت اند در كردن بار و مشقت راه

وبلا بس بار گرانند عليه الله دوام زوال نيافته اما گويا كه نزديك است كه زايل شوند يعني از كار

باز مانند يا براه بيفتند واز چريدن باز مانند وتركيب بغايت چنين مشكل است ومعني كه مراد

شاعر باشد از چنين اشعار فهميدن بسيار صعب است وشاهد اين بيت در فاصله شدن

قد است ميان اسم محذوف كه ماء باشد راجع است بر ركاب وميان خبر بتقدير قد زالت

وبعضي اين بيت را براي دخول تنوين ترنم بحرف شبه مراد رنه كاني من اخبار

ان ولم يخبر له احد في النحوان تتقدما يعني گويا كه من از جمله اخبار حروف مشبهة

بالفعل كه تجويز نكرده نه اورا احدي در علم نحو اينكه مقدم شود شاهد در عدم تقديم خبر

بر اسم مگر اينكه بلفظ خبر كه اخبار فهميده ميشود يا مراد نوع خبر است انا ابن

اباة الظلم من آل مالك وان مالك كانت كرام المعادن

يعني منم پسر اباكننده ظلم در حالي كه از اولاد مالكم وبدرستيكه آن قبيله هستند

معدن كرم وشاهد در عدم ذكر لام فارقه است بجهت اينكه منظور شاعر تعريف ومدح قبايل

خود است نه مذمت پس ان مخففه است نافيه واباة جمع اب كقضاة جمع قاضي

وضمير كان است

باز

1 مالك باعتبار قبيله وتنوين مالك للضرورة كن ان ومالك بدل اباة ويا در فيض حال وفيه نظر

لا سابابات ولا حبات باسلة تفي المنون لدى استيفا اجال يعني مستند زره

هاي وسيع يعني لباس زره هاي او نيستند پهلوانان ويا لشكر بسيار كه اين صفت دارند كه سخت

ها مي نگاه كننده مرگ نزد مهيب شدن اجل وشاهد در اسم لا كه در سابغات است كه بغير

تنوين ذكر شده اما نسخ رجحان دارد ونفي خبر لا ومي ضمير مستتر است جمع يا در

فلا كا

وابنا مثل مروان وابنه اذ هو بالمجد ارتدى وتأزرا

يعني نيست مانند مروان پسر مروان كه ان اين منكبان را ابدوش انداخته وليكن پوشيده ودشاهد اين بيت

در منصوب بودن ابناست بعد از نفي فقط اب يا محل قريبش كه نصب است وشل خبر لا واقع

شده واذا متعلق است بمثل باعتبار معني مماثله وهو مرفوع بالفاعلية بفعل محذوف يفسره فعل

ارتدى واين الله اكبر كل شيء محاولة واكثر هم جنودا يعني خداست خداوند

عالم ما هو بزرگ اشيا از جهت قدرت ودايم خدا واكثر مخلوقات از جهت لشكر ومي بيت

تميز واكثر اهم عطف على اكبر وضمير الجمع باعتبار الكل وشاهد اين بيت در راي بمعني علم است كه نصب

داده مفعولين رابه لفظ جلاله دوم اكبر دعاني الوفي العهد يا عمر واعطيت

قوله فان اعتبا طا بالوفاء الحميد ددت يعني دانسته شدم وفا كننده بعهد

اي عمرو ودانستم اين خبر بتحقيق شكر دون بوده بسيار خوش نمايست وشاهد در دريت

بمعني علم است كه دو مفعول گيرد يكي تاء كه نايب فاعل است ودیگری الوفي العهد

ومرتم يخال بدراعي الحمولة طايرا اين يك مصرع نه گويا است يعني خيال كرده ميشود پس

بیت رفتن شده رانده و بستر بار کرده و جمهور نحویان بمعنی مفعول است باعتبار نا و شاهد در
این حال است که نصب داده مفعولین را یکی را عین نایب فاعل است و دوم ظاهرا

نعمتني شيخا ولست بشيخ   إنما الشيخ من يدب دبيبا   یعنی گمان

کرده زن مرا پیر و حال آنکه نیستم من پیر دانید و این بیت که پیر کیست که بهسته راه رود
از مسل و شاهد این حال در زعم بعض ظن است که ضمیر متکلم مفعول اول و شیخا مفعول
دوم و این شیخ زائده   أما الجبي يا ابن اللوم توعدني   وفي الأراجيز خلت

اللوم والخور   یعنی آیا بر جز خواندن و هجو کردن ای دنی و ناکس میترسانی مرا و من گمان
کرده ام دنائت و ضعف در شعری که در جز گویند خبرات و شاهد این بیت در ابطال عمل خلت است
باعث بر [illegible] مفعولین اولی [illegible] الاراجیز ذکر الاخرین [illegible] ذم البخی طب
واللوم بضم اللام وسکون الهمزة بعده [illegible] النفس والخور [illegible] وفتح الواو
الضعف والهمزة للاستفهام التوبیخی   القوم في أثري ظننت فإن يكن ما قد

ظننت فقد ظفرت وخابوا   یعنی گمان میکنم من چون آنکه عقب میآیند پی گیرنده
باشند اگر چنین که گمان دارم واقع پس بتحقیق که من مظفرم و ایشان نرسیده و مغلوب و شاهد
این بیت در ظننت اول است که واقع شده متوسط از مفعولین مهمل و عمل نکرده
والقوم في الأثري مبتدا و خبر و این افعال ناسخ مبتدا و خبر اند اگر مانع نباشد

ولقد علمت لتأتين منيتي   إن المنايا لا تطيش سهامها   یعنی بتحقیق

مرا یقین و دانستم که میآید مرا مرگ من و بدرستی که مرگها رد نمیشود   از   هدف

از هدف تیر او و شاهد این بیت در علمت است که بسبب لام تعلیق شده از عمل لفظی

منه   وما كنت أدري قبل عزة ما البكا   ولا موجعات القلب حتى تولت   یعنی نبودم

من که بدانم پیش از محبت عزت که چه چیز است آلام قلبی تا هجرت و مفارقت نمود او لیکن
او و شاهد این بیت در نظم و عطف موجعات بر محل البکا است بر استفهام که در محل
است باعتبار تعلیق فعل قلبی که ادری است بمعنی اعلم است و [illegible]   جاءت الخلافة

أو كانت له قدرا   كما أتى ربه موسى على قدر   یعنی آمد عمر ابن عبد العزیز خلافت در

[illegible] که [illegible] از ارادت خدا باندازه او و شاهد این بیت در [illegible] مفعول است میان فصل و [illegible]
و این جایز است [illegible] در ضرورت شعر [illegible] مبدل [illegible] کمال او [illegible]
[illegible] لا زوال [illegible] الامداد [illegible] احسن اما
القوم تحمیل یعنی [illegible] کننده [illegible]
[illegible] که [illegible] نشاید   وإنما يرضي المنيب
ربه ما دام معنيا بذكر قلبه   یعنی این است و جز این نیست که خوشحال و راضی میکند [illegible]
خود [illegible] مادام که اهتمام داده [illegible] خواطر او [illegible] و شاهد این بیت در [illegible]
با وجود مفعول [illegible] کلام و [illegible] ضرورت شعر است [illegible] مستقل [illegible]
[illegible] مراد [illegible] که شمه ای از [illegible] مراد [illegible]
در کردن شده [illegible] از [illegible] عمل [illegible] کند [illegible] از این است که [illegible]
رسیده [illegible] و شاهد این بیت [illegible] و [illegible]
که قلب الف شده [illegible] و تمام شده [illegible] متکلم که [illegible] کرده است [illegible]

71

واین شعر نیز برای زنی است که هیچ فرزند او در طاعون رفته لا تجزعی من منفس اهلکته فاذا هلکت

فعند ذلک فاجزعی یعنی جزع مکن ای زن اگر هلاک شده نفیس چیزی خویش یا من فهو اگر شفف

پی نزد او جزع کن و شکیب و صبر مکن و در بعضی از نسخ منفس منصوب است بنا بر تقدیر فعل مذکور محذوف

دو صنف کرده شاعر نفی خود که برم و جوانمردی و شاعر این بیت در کلمه منفس است که منصوب است بتقدیر

فعل مذکور یا مرفوع بتقدیر هلک بر اوفق ما بعده که مذکور است در باب اشتغال لیه از حرف شرط و غیره

حفوظ ولم اجف الاخلاء انبذ جبل من حبلهم حلهم و مصرع ثانی این بیت در بعض نسخ

باین طریق است و جزم این قریب است یعنی جفا کرده اند ایشان مرا و من جفا نکرده ام هرگز هر قدر که دیدار

که من متروک و مهمل از عدم بعدم ... است نحو دو شاعر و این بیت در اعطاء علی است منقول گم

وافر در نقل اول و لو انما اسعی لادنی معیشه کفانی ولم اطلب قلیل من المال

تبیین اگر سعی کردم جهت حد و معاش پس او در این نکرده ام و کفایت است مرا سلطنت ملک

را بنابر قاعده است که مثبت را منفی و منفی را مثبت پس لا تعلق حقیقه من قبل من مسکیم

ایناد الفعل قلیل تنازع نیست واو نادر کفانی واقع شده و مفعول نه لم اطلب محذوف است ای

لم اطلب المجد والا مثل رونق بنیان این بیت در کلام امرء القیس ولکنما اسعی لمجد مؤثل وقد

یدرک المجد المؤثل امثالی یعنی این قدر است که فرسا عظیم مرتبه بزرگی را باعتبار احتیاجات

و نیاید و تحقیق که رسیده رتبه بزرگ چنین از انکه اشال و اقران من و از این است

قدو در مصراع در شرت اشتعال شده الا یا عباد الله انی منیتم بأجهل من صلی وا

فجمهم فعلا و در بعض نسخ اعجبهم بدل اقبحهم یعنی آگاه باشید ای بندگان خدا بتحقیق

که من خبر دارم کسی که بی نهایت جاهل است باعتبار نماز کردن و بدترین مردم است از حیثیت عمل بنابر

نسخه مذکوره و شاعر در مبعوالعزاست که منصوب است باعتبار انکه منادای مضاف است

اباراکبا

۱۴

اباراکبا اما عرضت فبلغن ندامای من نجران ان لا تلاقیا یعنی ای کار

اگر رسیدی در راه و در غرض بیعنی تکه معطة بی البته برسان بیام مرا بندیمان من از قبیله نجران

قوم یمن که دیگر که منصوب واقع شد چرا منادای نکره غیر مقصوده است از قبیل گران که

قریاد میزنند با رحیا خذ بیدی دان اصلهان ما و اما حرف شرط و ما زائده فبلغن جزاء ده قول

عرضت تقدیره ان اتیت العروض وهی مکة والمدینة وما حولهما و نجران بتقدیم النون

علی الجیم بلدة بالیمن وان مصدریه اسم لا محذوف و خبر لنا و خبر ای لا تعب لنا والقول لا طلاق

ولست براجع ما فات منی بلهف ولا بلیت ولو لا انی و در بعض النسخ بدل

براجع مدارک واقع شده یعنی نیستم من رجوع کننده یا یابنده چیزی را که فوت شده از من بگفتن

و نعفو انکه کاشکی فلیکردم این را و چرا چنین شده و شاعر لهف است که الف ضد که ده وهم دا کیف

بقی کرده اند و این الفاظ هم کنایه است از حسرت و تلهف خوردن ای یقول یا لهف یا ای و یا لیتنی

نفسی انت خلفینی لذهش جذب یعنی ای برادر که ای رفیق دای مصاحب من ترک کرده مرا و گذاشته

مرا از برای روزگار که مجست و شاهد در اثبات یا متکلم است که اخی حذف در شعر و اصل آن اخی است که یاء

درین دام دو علم حذف شد جهت کثرت استعمال و تعقیب تصغیر تحقیق یا اسنة عما تلوموا وقد حجبی لیس

تخلو امنک یوما مضجعی یعنی ای جمع ترخم علامت و زرش مکن مرا و خواب گاه و اکثر نبوده که خواب

من در تو حالی شد و در وقت تقصیر کرده ام یا نکه خانه نماد خوالعلاتر از من اگر جفا نیست که ثابت و مضجع اسم است مجبور

که بتعلقات خبر لیس و شاهد این بیت در اثبات الف صدر از یاء متکلم است در ابنته یا حکم الوارث علی عبد

الملک یعنی ای حکیم که این صفت دارد که وارث از جانب عبد الملک و مصرع دیگر تنها نوشتیم و ممکن است که ترک شد

برشی نظم و شاهد در الدارث است که برفع ... شده اما نصب نیز جایز است فما کعب بن مامة و
سعدی باکرم منک یا عمر الجوادا یعنی این بیت کعب ابن مامة و ابن سعدی جوادان عرب از [illegible]
بعمر کرم موصوف بکرم و جود ... شاهد انکه منصف واقع شده از عمر عبد العزیز است که این الف نیز با وجود ...
بکرم در میان عرب ... یا زید والضحاک سیرا فقد جاوزتما خمر الطریق
یعنی ای زید و ای ضحاک ... سیر کنید ... از این جهت است که ...
جاره ... و بعضی ... گفته اند اسم موضع است که ... و شاهد این بیت
در مصطور است که ... آمده است یا صاح یا ذا الضامر العنس بالرحل والاحلاس
یعنی ای صاحب ... شتران ... میان ... که ... بار و پالان ...
زود باش ... و شاهد در ... است که ... یا زید زید الیعملات
الذبل تطاول اللیل علیک فانزل یعنی ای زید ... که این ... از [illegible]
رانده ... بسیار ... طول ... بر تو شب ... فرود آی و مراد ... این از قسم [illegible]
در ... و ... جمع ... این بیت که ... از کلام ... شاعر
شنیده ... است ... طول کلام نیست یا مروان مطیتی محبوسة
ترجو الحباء وربها لم ییاس یعنی ای مروان ... است و ...
دار است از عطیه ... و ... عطیه ... است از عطا ...
این بیت در حذف ... منادی ... شارح گفته ... جزا عطیه ...
... ففی فانظر یا اسم هل تعرفینه ... مصرع ...

یعنی

١٣

یعنی ... آیا ... که ... از ... الشخص و شاهد این بیت
در حذف حرف ... منادی است ... مناسبه معرفة لی بعد التصابی و
الشباب الملکی یعنی ... از ... و ... از عشق بار ... و جوان
که ... در آخر ... بسیار ...
بالقوم و بالاشال قومی لا باس عشقهم فی ... یعنی ای قوم ... و امثال ...
رسید ... که ظلم ... روز ... و شاهد این بیت در ...
بودن لام ... است ... مستغاث ... و ... است ...
یبکیک ناء بعید الدار مغترب للکهول یا للشبان للعجب یعنی ...
تو شخص ... که ... است و غریب است ... و این بیت در ...
لام شبان است ... که مستغاث ... است ... مستغاث ...
به عطف ... بتقدیر ... یعنی بعید ... و بعید الدار
نعته یا یزید الاملیل ... بعد فاقة و ... یعنی ... و ...
دار ... که ... از فاقه و ... و شاهد این بیت در
زید است که حذف کرده ... لام ... مفعول ... عطف علیه
الا یا قوم للعجب والغفلات تعرض للاداب یعنی ... یا قوم ...
امر عجیبی ... غفلات ... که عارض ... و شاهد این بیت در
لام است ... الف استغاثه از قوم ... که گفته شد یا القوم و یا قوم

والعجب والتعجب منه ووصفه بالعجب والارنب من الارب اى الامر فى الامر
وجملة تومض صفة للفلات لان اللام فيها للعهد الذهنى جلت امة عظيما
فاصطرت له وفت فيه يا مولالله يا عمرا ودر بعضى از نسخ واقع شده بدل جلت كلفت
وبدل لم يرتع رسيد بتو از شتقهاى عظيمه پس صبر كردن برادر او را يستادى در دبار خدا اى عمر
پسر عبد العزيز وشاهد اين بيت در يا عمراست كه داخل شده با وبا عتبار مندوب
بودن واصله يا عمراه والالف للندبة وحذفت الهاء للعافية واحس قلباه ممن قلبه
شبم ومن جسمى بحالى عنده سقم يعنى واويلا از سوزش قلب از دست
كه دل سرد است نسبت بمن واز دست واز دست كسيكه بملابس است جسم من در نزد
او به بيمارى واحوال من بيدى وشاهد اين بيت در قلباه متفجع منه است كه ملحق شده
با دنا والف تالى ابن اوس حلفه ليرتنى الى ليوه كما هن متعالى
يعنى قسم خورد اين اوس قسم خوردنى اينكه بركرداند مرا او بسوى زنان كه از ايشان
منزلت قتيد از لمس جابيكه در معنى بادمتر ست كه تا ناشند وان التعد
لذكراك خرة كما انتفض العصفور بلله القطر يعنى بدرستيكه
كه فرو مى كيرد مرا لرزش بسيار ياد كردن تو چنانكه ميلرزد كنجشك در حالتى
تر كرده باشد او را باران وشاهد اين بيت در ذكر لام است از جهة
عدم اتحاد فاعل زيراكه فاعل نفض و نح
م زه است و فاعل ذكر متكلم متعدد نيستند

دلقف



۱۵

نميشد و تقفل تكاندن و جمله بلت حال است بتقدير قد يحبث وقد نضت لنوم
ثيابها لدى الستر الا لبسة المتفضل يعنى بدرستيكه بكندت محبوبه در حالتيكه بركند
از براى خواب جامه خود را و نداشت از براى پوشش چيزى سواى آن جامه كه حلال
مى كند او را وقت خواب ما سا رانيد خود را وشاهد اين بيت در ذكر دان لام است
جهة عدم اتحاد زمان براى اينكه زمان كندن جامه با زمان خواب يكى نيست الفا للعطف
وجملة قد نضت حال والمتفضل الذى هو الذى انفرد فى ثوب يتوشح به وحسيكم انتم وبها
اينكم مكان الكليتين من الطحال يعنى بس كسيد شما برادران پدرى خود را
دو گرده نسبت به سپرز وشاهد اين در بودن وانى واينكم است بمعنى موت وعطف
مطلقا ندارد واگر چه بعضى گويند عطف است بر انتم اين قول باعتبار معنى مرجوع است وانتم
تاكيد للواحد والمعنى كونوا انتم اخوانكم متوافقين متصلين كالطحال وابا دانما اتابع
به الحث على الاطلاق ليس من مات فاستراح بميت انما الميت الاحياء
انما الميت يعيش كئيبا كاسفا باله قليل الرجاء يعنى نيست كسيكه مرد وخلاص گرديد
دانست مرده بلكه مرده غافر نده كانند هست كسيكه روزگار را بسر برده باشد حال در غصه
و شوريدگى خاطر در حالتيكه كرامبيدش پيچ ناشد وشاهد اين بيت در كسيكه است كه
فضولات تعريف بران صادق است باعتبار اينكه واقع شده است بعد از جمله تام در اصطلاح
نحوى وضد شده بعضى باعث اختلال التعريف نشود وحقيقه الحال انفم معرف بعالى كنه و
ارسلها العراك ولم يذدها ولم يشفق على نغص الدخال يعنى وسفرستاد باو كرانى

حمار وحش اند در حالتیکه بهم دیگر پهلو میزدند و مانع نشد ایشانرا دختر سپیده او از تشنه ماندن
و آب نخوردن ایشان و شاهد این بیت در لفظ الواکست که حال واقع شده از مفعول به بصورت
موقته اما در تاویل نکره است ای معترکة و در ارسل هو مستتر است راجع بحمار وحش و ها مفعول فیه
راجع باتن و لم یشفق بمعنی لم یکف و باقی ظاهر است توضیح میخواهد لمیة موحشا طلل
کانه خلل یعنی ثابت است بپای محبوبه میة نام علامتهای طلل بطانه شمشیر است که منقش شده
باب طلا و شاهد این بیت در لفظ موحشا است که حال است و مقدم شده بر ذی حال باعتبار نکره
بودن ذی حال که طلل باشد و گویا این تخصیص باعث حال شده و دفع التباس بصفت نیز شده خللی
بکسر خا جمع خلة غلاف شمشیر و لیضئ فی حلک الظلام مبینة کما هو البحری یسل نطاقها
یعنی روشن مینماید به نظران الغرة در ابتدای تاریکی و اصلان در حالیکه لیسا منور است قشر مروارید
بحری که کشیده نشده از رشته از تا تاب بنماید و پی رشته این لطافت را ندارد و شاهد
این در میزه است حال موکده است از فاعل یعنی بدون الحیم حبه تعل من الغضة کالدرة [illegible]
جیهان و نطاحها نایب فاعل لیسل و الجملة صفة لحاضر ولقد علمت بان دین محمد
من خیر ادیان البریة دینا و این شعر از ابیطالب است یعنی بتحقیق دانستم این را که دین
محمد صلعم را که از بهترین دینهای خلایق است از حیثیت دین و شاهد در دینا است که
تمیز موکده واقع شده چنانکه حال موکده هم میباشد و التغلبیون بئس الفحل فحلهم فحلا و امهم
زلاء منطیق یعنی قبیله بنی تغلب بد فحلی است فحل ایشان از حیثیت فحل بودن یعنی مردان ایشان
مادر ایشان کنایه از زنان است یعنی زنان ایشان و نبه لاغرند و در خوبان [illegible] حیوانی را

ساوی کرنبه و منطیق این از نطاق است یعنی کرانه کذارنده و شاهد در لفظ فحلا که بر ادم [illegible] فحل جای [illegible] مند
چنانکه رسم نوحش است که این عمل شنیع را شعار خود کرده اند ناشایسته باز از او [illegible] و شاهد این تمییز
ذکر تمییز است با عین ظاهر حتیه ربما تاکید در لاء تانیث مکور [illegible] صیغه اسم المبالغة التی
یستوی فیه الذکر و المونث و المغنی و التغلبیون رجالهم بئس الرجال و نسائهم بئس النسوان
و ما لی الا آل احمد شیعة و ما لی الا مذهب الحق مذهب یعنی نیست مرا مگر
متابعی و مقتدا مگر اولاد احمد و نیست از برای من طریقی مگر طریق حق و شاهد این بیت که [illegible]
مصرع است که نصب لازم است و بدل بودن منفور است از جهت تقدم مستثنی بر مستثنی منه
و تابع بر متبوع مقدم نمیشود الا کل شیء ما خلا الله باطل و کل نعیم لا محالة زائل
یعنی آگاه باشید که جمیع اشیاء برای ذات مقدس الهی همه باطل اند و جمیع نعمتها بی شبهه
لا محاله زایل اند و شاهد این بیت در لفظ خلا است که منصوب است بمفعولیت و فاعل در او
مستتر است لعل الله فضلکم علینا بشیء ان امکم شریم یعنی شاید این [illegible]
ع لعل الله فضل داده باشد شما را بر ما که یکی او مفضاة بودن زنان شما است مفضات بعضی
میگویند که قبل و دبر یکی گردد یا شریم با بیش معنی است که شقوق الفرج یعنی [illegible]
المعزه خبر مبتداء الذی هو مرجوع [illegible] و شریم منصوب [illegible] شاهد در بما البحث ثم ترفعت
متی لجج خضر لهن نئیج یعنی آشامیدند [illegible] آب دریا [illegible] بعد از آن بلند
شدند از میان گردابها سبز در حالتیکه [illegible] برای آن سحاب صدای باشد [illegible]
این بیت [illegible] است بمعنی جاره [illegible] شاهد [illegible] متی بمعنی من [illegible]

تعجب یعنی ترخیر لیس خبر مقدم و الجملة حال من فاعل ترتش او مت بعینها من الهودج

لولاک فی ذا العام لم احج یعنی اشاره کرد محبوبهٔ من از میان کجاوه که اگر نبودی تو ای ارسال

تو امراه بمنیبودی مرا حج کردن میسر نمیشد و شاهد این بیت که کاف خطاب است اشاره ندگر

که شاعر است مجرور شده بسبب لولا جاره مع الخلاف الذی لا یناسب بیانه المختصر ذکره و فاعل

او مت مستتر است و ذا اسم الاشاره و العام عطف بیان له و روی بدل العیر بها بکرنا هیهات

هیهات العقیق واهله وهیهات خل بالعقیق نواصله یعنی اراست

ان مکان مشهور بعقیق در حجاز دور رفتند و کسانیکه از روی مرا صحبت ما ایشان و

منظور است و شاهد این بیت در رفع اسم فعل بمعنی بعد است فاعل و الفا للعطف و ا

لفعلان تنازعان فی العقیق و اهله بنابر بعضی نسخ با دو مصر با الرفع عطف علی العقیق

و المثل بالکسر بمعنی التقدیق و با العقیق وجه از اصحابیست لکل و ابابی انت

و فوک الاشنب کانما ذر علیه الذرنب یعنی تعجب میکنیم از تیزی دندان

و خوشبوئی دهن ذرنب بمعنی الغ خوشبوئی و شاهد این بیت در کلمه وا است که اسم

فعل بمعنی عجب و ابابی خبر مقدم و انت مستتر مبتدا مؤخر و فوک مبتدا و الاشنب صفة

و خبره کانما ذر و الاشنب بفتحتین احده الاسنان و اها لسلمی ثم و اها و اها

یا لیت عینیها لنا وفاها یعنی تعجب میکنیم از زیادتی سلمی از اطوار تعجب بعد از تعجب از قوم اوکه

در آن حشم او با دهنش از ما بود و شاهد در وا است که اسم فعل است بمعنی اعجب و عینیها اسم لیت و فا عطف

علیه و لنا خبر لیت فقوی کلما جشأت وجاشت مکانک تحمدی او تستریحی یعنی

کفتن

کفتن من مر نفس خود را هرگاه که از جانب من بیاید و یا مضطرب شود یا متکلم که ثابت باش در جای

خود و حرکت مکن اگر چنین کنی از نظر خلق ممدوح باشی و استراحت خواهی کرد و بعضی گفته اند که

مراد نفس خود است یعنی هرگاه غضب من غالب میشود در معرکه حرب خطاب با خود کرده چنین میکنیم

و شاهد این بیت مکانک است اسم فعل است بمعنی تحمدی که مضارع مجزوم است و فی جواب الامر و حذف النون

و اشتق مقرب التراب و جث ابعد و الکلام بمعنی نفس ارتفاع و جاشت جوف یعنی اضطرب و علت

و کان الخلف منک سجیة مواعید عرقوب اخاه بیثرب یعنی و عده کردن

و حال آنکه خلف وعده از تو ذاتی و طبیعی است مثل و عده که از عرقوب شخص برادرش در بیثرب

که در میان عرب مشهور است بمنت خلف و بقبیل او مثل میزنند و شاهد این بیت در عمل کردن مصدر

بصیغه خلاف ره یعنی در این مسئله و عرقوب فاعل مصدر است و اخاه مفعولش و بیثرب متعلق بموعید

و الخلف اسم کان و سجیة خبره و الجملة وقع فی موضع الحال و ما الحدیث الاما علمتم و ذقتم

و ما هو عنها بالحدیث المرجم یعنی نیست حدیث مکر آنچه دانستید و چشیدید و نیست خبر دادن

از آن حرب که از جانب ما شنیده و شاهد این بیت در عمل کردن مصدر مضمر است و با اعتبار و حکم

مرجعش حدیث است و عنها متعلق با آنست و او نیز ضعیف است مگر آنکه بگوییم که ظرف و جار

و مجرور به که در عمل کافی است با اعتبار تقدم نفی و معنی مصدر و المضاف قبل الحرب

کردن فانه حدیث الحرب و الاعراب ظاهر بحالیه المجلد الذی جاذم بضربه کنفیه

الملانفس و اکبا یعنی زنده میکرد از نفس و اکب بالب الماء آب حدوث و آکبان جا بجا

کرد و مرد و صاحب اندیش است بسبب بکر تیه زدن و او را ست خود مجته تهم و شاهد این بیت در

قرینه بعیفه تره معینه است که دال است بیکر تبه و اما مثل کرده که مضاف است نه بمعنی و مثل ثوب

داده بمفعول له و این شاذ است بلکه عدل از مصدر مطلق است و نصب اکثر مفعول له با بشا دید بفتح

الیم المقصوره هرا تراب بکنی ان یکون المراد من ارکب ابو زم ای وجد بابک ا اشد

ارانی عاذرا من عهدت فیک غذ ولا یبنی به بسیکه عشق با رب کردن من با تو

این صفت و الله کران وجه که نیات شده به است نموده است معین مرد ما نیز اکه یا ایشه بودم ملامت

کننده در باره تو عذر کرده اصحاب الضافت لیتمان از گفته خود تا دل شدای انچه معین کرده بود شاید

این بیت در عمل مصدر موصوف است لد از عمل ما متعلق خود این جا جایز است در فاصله شدن صفت

میان معمول که بمنزله صله است نعمل نیا یده و قیل عهدت نباید خطاب با الف جایز دود

عبد مضاف الی الفاعل بدار خبر مقدم مفعوله الذ و لم من عهدت ذنیت متعلق به بالاثنه

کرون الی الذین هجبتکم و مسحکم صلبکم رحمان قربا یعنی ای بابا طرابا رید

خود را بی سبب ان زو کلیس و یا البدن خود را بان با جرتا و تنها و هو ساعت کفش که ای تنها

لغذای تو باد جان ما وش هد این بیت در عمل کردن مصدر محذوف است که تو لکم باشد ای تجاب

نادرست و کلیس معبد النصاری و مجرت مفعول تا کردن و مسحکم عطف علیه و صلب جمع

صلیب و ما مجذوف نه رحمان الا ان ظلم نفس المرء بین اذا لم یصنها من هوی نعائب

العقلاء یعنی اگاه باش بدرستی که ظلم کردن این کس خود را هو بد است و ظاهر و فیما که

محافظت نماید ان نفس از هوس بلخ که ممدود باشد مقصور با الف اشباع و شاهد این بیت ای

مصدر مضاف بمفعول است المرء اما خر فاعل او است و ظلم اسم لان و جمله بین خبره و ظرف

متعلق به نا مین نعیب رجم بر دیقن مفعوله فنبو بداهها الحماکل ما جرة نبغ الدر جستم

نفاد الصیاریف یعنی متفرق و پراکنده میکرداند دستهای این ناقه سنگریزه دان در

میان گرما ای وقت ظهر مثل متفرق ساختن زر سفید در شمردن صرافان و شاهد این بیت در

اضافه شدن مصدر است که نفی باشد بمفعول که درهم است و شقاد فاعلش است و ید ا

فاعل شق و کما راجع الی الله و قد نفی المنصوب بنزع الخافض کنفی الدراهم و شقاد بفتح الدال

مصدر و الصیاریف فاعله و هی جمع الصرف و لا اعجب کثرة الراء زلده منه الیاء عجبت

من الذی قال المثنی الحمد و للذات بعض الصالحین فقیرا یعنی بسیار در تعجبیم از کسی

داده بدد کسوان خدا را و از کذشتن بعض صالحین فقیر پریشان و شاهد این بیت در عمل

کردن مصدر منونه است این و درست قیاس و استعمال بعضی بر از ضرب القاتلین الملک

الجلاجلاد خیر مصدر حبا و نائلاد یعنی که ایشان جامع این اشیاء که گفته اند باشد

عظیم ایشان که این صفت است که بهترین حاجات مند بر دند از ده برتبه عطاء و حلاء الملک

السید و رئیس القوم و ما المتجه الغض کذلک مثله و لو کرمند مفعول شده معنی این است که بهترین انها

که شمرده می شود بر بزرگی و شاهد این بیت در عمل کردن اسم فاعل است با الطلاق ما و افسا فاعل کس که

در به مستبه او و خبر احتیاج نه کرده است ای خلفته با فضین کفهم مبدل لحظیم و بینی خوض

بینه قسم بی بختی که بر گشته اند کفها خود ید به ها یعنی جو الالکرو و ما یعنی الکام حوض که پر نداز

آب نه بزم و شاهد این بیت در عمل کردن اسم فاعل است ای تبرع را فنیای خیر صنو بطرح تنک صلعفیا

مقاله بهبی اذا الطیر بنه لنیا رحام و طعنه او الله سیلفا زدن بی سبب تی ترنو تنزله

زمزمی

که با اعتبار قول ایشان فرض کنی او کاه مرغ از جانب بلاست عبور کنند چندانکه ایشان در این نوع دار
قبایلشان تمام عیار شده و مال ایشان در آن حکمی که کرده اند درست میآید و موافق خصوصها در زمان جاهلیت
شاهد این بیت در عمل کردن خبر است در مفعول به اعتماد کرده آن نداز ومن اداد الا
طوادع فلیطلب من المطولات تقدیره اذا مررت الظبی فلانت ملحیا اخا
الحرب لباسا الیها ولیس بولاج الخوالف اعقلا یعنی گذار دی و ملازم حرب که بردم
همیشه و میپوشیدم لباسی از حرب اصلاح را و نیستی داخل در خانه تو نه تنها و صبر زیدی تا از تری ار
مضطرب باشد که خواهد خود را پنهان کند و شاهد این بیت در عمل کردن صیغه مبالغه است در جلالها که
مفعول او است و افعال من خبر اکثر زالست التی در البلال التدریع دالمرش دالولاح مبالغه ا
لولوح و اراد بخول دالخوالف جمع خالفه و هی عماد البیت و اراد هنا البیت و اعقل الذی یطلق
رجله من الفزع ضروب بالسیف سوق سمانها اذا عدموا زادا فانک عاقر
یعنی تو بسیار زننده زدیم شمشیر با فرمان سخت فربه قبیله را هر گاه خبر خشک شده باشند پس بتحقیق
که پیاکردن این شتران گاه را تو شده و شاهد این بیت در ضروب است که عمل اسم فاعل کرده
در فرق مفعول او است و سمان جمع سمینه و اضافه فیها الی ضمیر الابل من اضافة الصفة الی ما
فی محل النصب بها فرق جمع ساق و ضروب خبر المبتدء المحذوف ای انت یعنی جار او در اضافه یعنی
الا شتغال بدام قربان میکنی شتران قبیله را و در اینست جمع با یک یعنی شتران چاق و فربه
و شاهد این بیت در نصب دادن صیغه مبالغه است بر اینکه مفعول به اتانی انهم
مزقون عرضی جحاش الکرملین لها فدید یعنی رسید بمن که این جماعت پاره
کننده

پاره کننده ناموس من اند و ایشان مثل خر وحشی آب کرملین اند و صورت این قوم
نیز از آن قبیل است شاهد این بیت در مزقون فصل است که عمل اسم فاعل کرده در عرضی
مفعول او است و جحاش خبر لمحذوف ای هم و تشنیه بغلیظ من فهو ای الکلام ای
هولاء عنده ای بمنزلة جحاش بهذا الوضع ما رایت امرء احب الیه البذل
منک الیک یا ابن سنان یعنی ندیده ام من کسی را که مرغوب باشد بر او بخشش
وجود که مال تو است ای ابن سنان و شاهد این بیت در عمل کردن فعل است در اسم ظاهر که بذل
است مراقی قاعده که فاعل اسم فاعل الضاربی گفته و احتیاج بطول کلام نیست و فی بناو فعل
سفن المفعول النظر درایت بمعنی البصر و امر مفعوله و جب صفته له اخاک اخاک ان
لا اخا له کساع الی الهیجاء بغیر سلاح یعنی محافظت و ملازمت کن برادر خود
بدرستیکه کسی که برادر نیست او را مثل سعی کنند است بسوی اسباب جنگ و شاهد
این بیت در وقوع اخاک است مکرر کرد برای اول فاین الی این النجاء ببغلتی
عطاک عطاک اللاحقون احبس احبس یعنی کجا برود و کجا بیرون بیایم رفت استر ا
شاهد این بیت که جمله مکرر است نسبت باول و ثانی بمعنی ثانی حاصل است فحذف الفعل ای ملحق
این الاول و التقدیر الی این تذهب الی این النجاء بیغلتی واللاحقون فاعل للاول ولا
فاعل للثانی لانه توکید لا ان یسند الی شئ لا لا ابوح بحب بثنة انها اخذت
علی مواثقا وعهودا یعنی اظهار نمیکنم هرگز دوستی محبوبه را بکسی که میان من و او عهد
و میثاق کرده است بودم فاش نکردن محبت او را و شاهد این بیت در لا ثانی است که مکرر لفظی اول است

الا الملك القرم وابن الهمام وليث الكتيبة في المزدحم يعني سزاسيم،

بولس بگا بیت شاه عظیم الشان و فرزند سید قوم و شیر بلکس در مقلوبه جنگ و شاهد

این بیت در ذکر نعوت است با عطف واو متعلق بالکتب الذی یحتمل الکلام والحکم.

لکنه شاقه لن قیل اذا رجب بالبیت حول کله رجب یعنی انتقید است که ترک

میانه اخت الشهر تنحیر الکفتی انکه ماه رجب است و میگفت در جواب این فلان کاشی

همه ساله تمام این ماه بود با عتبار نفع کثیری که با و میرسیده در این تمام و شاهد این بیت

در وقوع حول است که رابی حمل کرده و این نادرست و ان بفتح الهمزه فاعل التفضیل

والمنادی محذوف بعده اسم لیت مضاف اله حول و رجب خبر لیت و روی شهر بدل

حول اقسم بالله ابو حفص عمر ما مسها من نقب ولا دبر یعنی قسم بخورد کند

ابو حفص که او پیر خطاب است انکه نرسیده باین ناقه نه بوده شدن سم و نه ایش شدن

پشت و شاهد این بیت در وقوع عمر است مرفوع از واو عطف بیان بودن است باب ابو حفص

و بیت فاعل المنیع و من زایده ولا و برعطف علیه انا ابن التارك البكري بشر

عليه الطير ترقبه وقوعا یعنی منم پسر سهل گذارنده بکری را که او بشر نام دارد در حالتیکه

بالای او دیده بر نیان و شیطر میکشنند وقوع را و شاهد این بیت در این است که بشر عطف

بیان بکری است و صلاحیت بدلیت ندارد اگر فرض بدل شد باعتبار سقوط اسمه لانه التارک

بشر می شد و مثل الضارب زید و این در نزد نحویان ممنوع است پس ناچار عده که بشر عطف

بیان صلاحیت بدل کل دارد مگر در این مثال است در ترکیب این بیت چون اشکال دارد منتاسب

مبتنی

مستبدی نبود در ترکیب شد ابا اخوینا عبد الشمس و نوفلا اعیذکما بالله ان تحدثا حربا

یعنی ای دو برادر من که عبد الشمس و نوفل باشید پناه میدهم از شما کنه اینکه احداث کنید

فتنه را و شاهد این بیت در نوفل است و عبد الشمس که عطف بیانند برای اخوینا و در عبد الشمس

زایع منصوب نیست و نزاع در نوفل است که اگر بدل باشد با حرف ندا اما بر رفع میباید و عبده بیت

الشمس که مجرد از الف لام است حکم منادی مستقل دارد پس میبایست که نوفل مبنی بر ضم باشد

و حال انکه منصوب است باعتبار لفظ الطلاق پس ثابت شد که عطف بیان است لا غیر

و اخوینا اللفظ بدل من یاء المتکلم و مرها مفعول تحدث انع الصحیفه کی یخففه

والزاد حتی نعله القاها یعنی انداخت ان شخص صحیفه را میان آب تا سبک

گرداند بار خود را و توشه را نیز انداخت تا انکه نعل را نیز انداخت و شاهد این بیت در

نعل است که بعضی از صحیفه و زاد نیست مگر باعتبار زاد بیان بانکه در نعل تشریک کند و در عطف

بیان و جبر القاها للنعل وان مجرورة بمعنى حتى الابتدائية و نعله منصوب بفعل المقدر

الذی یفسره القاها انا ابن التارك البكري بشر ... دعنيا بالنحيه والسلام يعني آيا

تار کید این محبوب باناز و کرشمه خود را و حال انکه خوش و تسلیم ما بدها و سلام و چون همزه

استفهام انکار است یعنی نیست که چنان باشد و وقوع بدل تعلل تدل و بدل رضینا بالنحیه

المحبه بمعنی تحمل و شاهد در این بیت در مبنی بودن قطام است که باکسر نائل تار که و اقع

شده و تدل بعد التفضل مفعوله کان صغرى و كبرى من فقاقعها حصباء در

على الارض من الذهب يعني گويا كه جنگ و بزرگ از قطرات و حباب که در ....

شراب است در حالیکه ز بالای چکیده مثل سنگ ریزهای مرداریدست بر زمین از
طلا و شاهد این بیت در استعمال صفر است با معطوفش بدل آل و این غلط است و تقاقع
بفاء و قاف و عین مهمله و قطرات آب و سنگ ریزه و در مضاف الیه که صباء
و در بعض النسخ بدل در زر با زاء معجمه و بعضی گفته اند مراد شاعر تشبیه قطرات عرق
است که بر چهره چکیده و فیه ما فیه لم تتفقع بفضل مئزرها دعد ولم تسق دعد
في العلب یعنی جمع نکرده و بهم نپیچیده دعد زیادتی چادر یا لنگی خود را
و آب نخورده یا آب باو داده نشده در کاسه چوبین و شاهد این بیت در کلمه دعد است که
استعمال شده اول منصرف و ثانیا غیر منصرف و در وی ثلق معلوما و محمد له علب بکسر عین و فتح
لام ضبط شده یا سیدا ما انت من سید موطاء الاکناف رحب الذراع یعنی ای سید
و بزرگ من چه عظیم الشأن از حیثیت سیادت و دیگر این صفت داری که مال مردم
شده یا از جوانب با سبب طمع و توقع که از تو دارند و دیگر تصنیع است خلق در کشیدی
اموال مردم و ترا خدا از حوادث و علات حفظ کند و شاهد این بیت در استعمال ما است
در معنی تعجب و این ما تعجب و تعظیم گرسنه و چون مراد ابهام است از این جهت ممتنع شده و بدگر
که مجرور است بمن و الاکناف بمعنی الجوانب و الرحب بمعنی السعة عجبت عجب لتلك قضیتی
و اقامتی فیکم علی تلك قضیة اعجب یعنی عجیب و غریب است این قضیه که مرا رو داده
و اقامت من در میان شما با این قضیه و با این حالت عجیب تر از اوست و شاهد در کلمه عجب است که مبتدا
واقع شده باعتبار معنی تعجب ای عجب المشهور و حامل لتلك و ... متعلقا ... خبره

عمیرة ودع

عمیرة ودع ان تجهزت غادیا کفی الشیب والاسلام للمرء ناهیا یعنی وداع
کن اگر مهیا شده رفتن را کافیست موی سفید و اسلام مر شخص را در حالتی که بازدارنده
سفید است از جهت ... معاصی و خلاف شرع و شاهد این بیت در حذف با است از فاعل کفی

باعتبار جواز آن باعتبار لزوم و غادیا مصدر کالکاذبة والعافیة و ناهیا تحتمل معنی الحال والاصل
والتمیز والتجهیز مهیا شدن و عمیرة منادی مصغر حذف منه حرف النداء ای یا عمیرة و ودع
فعل امر ... علیه ... وان تجهزت شرطیه و غادیا معموله و کفی الشیب فعل و فاعل و ...
... والاسلام عطف علیه و للمرء متعلق بکفی و جواب الشرط محذوف دل علیه قوله ودع
التقدیر ان تجهزت فودع والمعنی یا عمیرة ودع الدنیا فان الشیب والاسلام وعظان ید ل
على الرحیل و ... عن الاقامة فیها و کفی بهما ناهیین ومن قال ان عمیرة منصوب بودع
فقد وهم والله انجاك بکفی مسلمة من بعدما و بعدما و بعدمت یعنی قسم بخدا که نجات
دهد ... ترا از خوانده شود و او استیناف باشد و ای فعل ماضی ضمیرش راجع بالله یعنی خدا
نجات دهد ترا ای فلان از دست من بعد از قبول فلان امر و فلان و شاهد این
بیت ... مسلمه است که بهاء وقف شده ... و بتا و بکتابه او قلب شده الفها ...
بنا على التقدیر الباء یعنی من اباك والمیتات لا تقربنها ولا تعبد الشیطان
والله فاعبدا یعنی ترا باد ای مخاطب که حذر کنی از اموات ... نزدیک ...
... ترا مر ... عبادت مکن ... خدا را پرستیده باش و شاهد این بیت در ...
که اصلش فاعبدن بود بنون خفیفه و نون را بدل بالف کرده در حالت وقف الاحد

غنم وحسن حديثها لقد تركت قلبي بها هائم دنف يعني آگاه باش كه خوبست محبوبه
كه غنم نام دارد و چه خوش آينده است حرف زدن وي هر آينه مايك گذاشتي دل مرا بجانب غم
در حالی سرگردانيدن و بحال بيماري رسانيده اين سبب عشق بنون در دنف كه حال واقع
يمنصوب است
شده از قلب في ركعة ربيعة الا للتنبيه حب فعل و ذا فاعله و غنم علم امرأة مخصوص بمدح
و ناعما معمول تركت و بها متعلق بتركت و قيد و في حالا و دنف حال بعد حال او وصلة و نعتا
وتثنية الاسماء يكشفها وان رددت اليك الفعل صار منهلا
يعني تثنية اسماء ظاهر ميكند اصل آنها را آن تثنيه است و اصل اسماء را اگر برگردانيم بجانب خود فعل را
اي مخاطب يعني متكلم و صله آنش بر بري خواهد خورد بسر چشمه اصلش مثل عصوان در عصى و رحيان
در رحى و مثل ميت در موتا اذا الفعل يوما غم هيجاؤه فالحق به هاء
الخطاب ولا تقف فان تره بالياء يوما فاكتبه بياء او لا فهو يكتب
بالالف و غم مغير فعل المحذوف اي اذا غم الفعل و هيجاء فاعله و الحق من الحاق و تاء مفعوله
فان تره شرط و جملة الكاف الخطابية مع الفاء جزاءه و ان لا شرط و جملة الاسمية مع الفاء
جزاءه و ان لا شرط و جملة الاسمية مع الفاء جوابه و من كان له ادنى ممارسة في الصرف لا يحتاج
الى ذكر المثال تمت الكتاب بعون الملك الوهاب
في يوم الجمعة سلخ شهر ذي الحجة في سنة ١٢٤٦

[illegible]
٩ ١

غنم وحسن حديثها لقد تركت قلبي بها هائم دنف يعني آگاه باش كه خوبست محبوبه

كه غنم نام دارد وچه خوش اينده است حرف زدن وهر اينه مايك گردانيده او دل مرا بجانب غم

در حالي سرگردانيدن وبحال بيمار پريشان بدين سبب موصوف بنون در دنف كه حال واقع

و مضروب است

شده از قلب في ركعة رابعة الا للتنبيه وهب فعل و ذا فاعله وغنم علم امرأة مخصوص بمدح

ونائما مفعول تركت وبها متعلق بتركت وقيد في حالا ودنف حال بعد حال وجمله تعالى

وتثنية الاسماء يكشفها وان رددت اليك الفعل صار منفصلا

يعني تثنيه اسماء ظاهر ميكند انه ان تثنيه است واصل اسماء را واگر برگردانيم بجانب خود فعل را

اي مخاطب يعني متكلم وصل اش ببرى خواهي خورد بر چشم اصلش بشد عصوان در عصي ورحيان

در رحي ومثل رميت ودر رموت اذا الفعل يوما غم هجاءه فالحق به هاء

الخطاب ولا تقف فان ترد بالياء يوما فاكتبه بياء او لا فهو يكتب

بالالف وغم مغير فعل المحذوف اي اذا غم الفعل وهجاء فاعله والحق من الحاق و تاء مفعوله

فان ترد شرط وجملة الكتبية مع الفاء جزاءه وان لا شرط وجملة الاسمية مع الفاء

جزاءه وان لا شرط وجملة الاسمية مع الفاء جوابه ومن كان له ادنى ممارسة في الصرف لا يحتاج

الى ذكر المثال تمت الكتاب بعون الملك الوهاب

في يوم الجمعة سلخ شهر ذي الحجة في سنة ١٢٤٦